

تفاوت به‌کارگیری اصل دلیل کافی و اصل علیت در براهین جهان‌شناختی اثبات خدا

سید محمدرضا حسینی لواسانی^۱

چکیده

در اندیشه فلسفی الهیاتی غربی، در میان براهین خداشناسی، استدلال‌های کیهان‌شناختی از جمله شناخته‌شده‌ترین ادله، برای اثبات مبدأ الهی این جهان دانسته می‌شوند. الهی‌دانان غربی با توجه به سابقه این برهان‌ها در ساختار معرفتی مشرق‌زمین و به‌ویژه اندیشمندان مسلمان، پیوسته در پی ارائه صورت‌بندی‌های مختلفی از این براهین برای بهینه‌ساختن و مصون‌داشتنشان از اشکال‌های احتمالی بوده‌اند. یکی از بنیادی‌ترین فاکتورها در شاکله بسیاری از این استدلال‌ها، مبتنی بودن آن‌ها بر هر یک از «اصل علیت» یا «اصل دلیل کافی» است که نسبتاً نوپدید است. اصل دلیل کافی نیز همچون اصل علیت از ریشه‌هایی دیرینی برخوردار بوده و سابقه آن به فلاسفه پیشاسقراطی یونان

۱. پژوهشگر و عضو گروه علمی نقد الحاد مؤسسه خاتم النبیین علیهم‌السلام

باز می‌گردد؛ ولیکن گوتفرد لاینیتس، متفکر آلمانی تبار، تلاش بسیاری برای گسترش آن در مجامع علوم انسانی کرد. در این مقاله برآنیم که با مطالعه تفاوت‌های اصل علیت و اصل دلیل کافی، اختلاف‌های ساختاری صورت‌بندی‌های مبتنی بر این دو اصل را باز یافته و در ادامه بررسی کنیم که کدام بنیان، نتیجه برهان را به آنچه الاهیات اسلامی، خدا معرفی می‌کند، نزدیک‌تر می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: اصل دلیل کافی، براهین اثبات خدا، ضرورت، علیت، لاینیتس.

برهان‌های جهان‌شناختی اثبات خدا

ارائه برهان بر اثبات مبدأ عالم در دنیای غرب، حداقل به دوران یونان باستان باز می‌گردد؛ ولی این حرکت علمی در حوالی قرن‌های ۱۲ و ۱۳ میلادی، با شدت گرفتن ترجمه آثار شرقیان در این حیطه به زبان لاتین و راهیابی نوشته‌های ایشان به متن گفت‌وگوهای اندیشمندان مغرب‌زمین، پررنگ شد. هریک از این برهان‌های وارداتی نظر عده‌ای از اندیشمندان مسیحی را با توجه به مذاق فکریشان، جلب کرد. توماس آکویناس، برهان امکان و وجوب ابن‌سینا و فارابی را برگزیده و آن را در «جامع‌الهیات»^۱ خویش به‌عنوان سومین راه از پنج راه اثبات خداوند منعکس کرد.^۲

بونوتورا، الهی‌دان ایتالیایی قرن ۱۳، برهان حدوث متکلمان مسلمان را نشر و مورد بحث و بررسی قرار داد. در دوران‌های بعدی این برهان به اندازه استدلال‌های آکویناس و به‌طور ویژه برهان امکان و وجوب در غرب جای باز نکرد؛ ولیکن در دوران معاصر و

1. Summa Theologica.

۲. آیت‌اللهی در «تحلیلی از برهان‌های جهان‌شناختی و مقایسه آن با برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی» به تقریرهای مختلف غربی (یونانی، تومیستی و لاینیتسی) [آیت‌اللهی، حمیدرضا، قبسات پاییز ۱۳۸۵، ش ۴۱ رتبه علمی‌ترویجی (وزارت علوم) ISC/ (18 صص ۹۵ تا ۱۱۲)] از این برهان پرداخته و سعی در نشان‌دادن نقطه تمایز آن‌ها با نسخه شرقی نموده است. ما در نوشتار حاضر با تمرکز بر عنصر علیت و اصل دلیل کافی به‌کاررفته در این براهین به تفاوت‌های به‌کارگیری هریک از این دو اصل در انطباق نتیجه حاصل از برهان با تبیین مقبول بین‌الذّهانی از خالق عالم خواهیم بود.

با تلاش‌های بسیار ویلیام کریگ در این زمینه و ارائه صورت‌بندی‌های نو و همچنین بهره‌گیری از یافته‌های علوم جدید در آن، مجدداً در مجامع تفکر غربی مطرح شد. به تعبیر رایشنباخ به سبب تلاش‌های کریگ، حیاتی دوباره در کالبد برهان کلام دمیده شد.^۱ کریگ تصویر شکل‌گرفته از این برهان را حاصل تلاش متکلمین مسلمان (غزالی و کندی)، مسیحی (بوناونتورا) و یهودی (سعدیا) می‌داند؛ ولی آن را به پاس زحمت‌های اندیشمندان مسلمان در شکل‌دهی این برهان، به نام عربی‌اش یعنی برهان کلام (Kalam Argument) نام نهاد.

امانوئل کانت فیلسوف مشهور آلمانی در زمینه براهین اثبات خداوند، تقسیم‌بندی کلی پیشنهاد می‌دهد. طبق این تقسیم‌بندی که تا حد زیادی در میان اندیشمندان غربی مقبول واقع شد، برهان‌هایی که نه از طریق تحلیل مفهوم واجب‌الوجود که از راه مشاهده نظم حاکم بر جهان و ملاحظه ویژگی‌های ذاتی عالم همچون امکان، حدوث یا حرکت در پی اثبات مبدایی بر این عالم هستند، «براهین جهان‌شناختی» نامید.

براهین محرک اول یا موجود ضروری و... از افلاطون، ارسطو، آگوستین، آنسلم، آکوئیناس، اسکاتس و اکام از این دسته شمرده شده‌اند.^۲ در دوران‌های بعد دکارت، جان لاک و بارکلی نیز هریک با صورت‌بندی‌هایی به تقریرات خود از این استدلال‌ها پرداختند. لاینیتس نیز با ارائه اصل دلیل کافی و ابتدای برهان اثبات وجود خدا بر آن، شمایی تازه به آن بخشید. به گونه‌ای که برخی این تلاش لاینیتس را نقطه عطفی در براهین جهان‌شناختی به‌شمار آورده‌اند؛^۳ چراکه او با استفاده از این اصل که «برای هرچیز، باید دلیل کافی یا در خودش یا در وراثت وجود داشته باشد و همچنین ضمیمه اینکه جهان در حال تغییر بوده و موجود متغیر نمی‌تواند دلیلی بر وجود خودش باشد» علتی را ورای این جهان اثبات می‌کند؛^۴ لذا لاینیتس در براهین اثبات خدا، برای استفاده از اصل دلیل کافی به جای اصل علیت، نقطه شروعی را ترسیم کرد.

1. Bruce Reichenbach, "Cosmological Argument," The Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2016,

4.

۲. رک: جان هیک، فلسفه دین، تهران: الهدی، ۱۳۷۶، ۵۸؛ رک: ارسطو، ما بعد الطبیعه، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸، ۴۷۹.

۳. حمیدرضا آیت‌اللهی، «تحلیلی از برهان‌های جهان‌شناختی و مقایسه آن با برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی»، قبسات ۴۱، ش ۱۱، ۱۳۸۵، ص ۹۶.

۴. نورمن گیسلر، فلسفه دین، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران: حکمت، ۱۳۸۴، ص ۲۶۹.

اصل علیت که تا پیش از لاینیتس، بنیان اصلی بسیاری از استدلال‌های خداشناسی را تشکیل می‌داد، از سابقه فکری کهنی برخوردار بود. طرفداران اصل علیت آن را اصلی بدیهی می‌دانند که قابلیت رد و حتی اثبات هم ندارد؛ چراکه هر رد و اثباتی درباره آن باید در قالب استدلالی صورت بگیرد که خود، مشتمل بر نوعی علیت باشد؛^۱ چراکه یک برهان در صورتی برای عقلا کارکرد دارد که مقدمات آن لاجرم نتیجه را در پی داشته باشد؛ از این روست که برخی فلاسفه انکار اصل علیت را افتادن به وادی سفسطه قلمداد می‌کردند.^۲

به همین جهت استفاده لاینیتس از اصل دلیل کافی به جای علیت، یکی از نقاط شاخص براهین وی شناخته شده و رفته‌رفته آن را به یکی از تمایزات براهین غرب و شرق در اثبات خدا بدل ساخت. برخی محققین اصولاً یکی از اختلاف‌های بنیادی در استدلال‌های خداشناسی غربی و بعضی براهین اثبات خدا در تفکر اسلامی را ریشه در به‌کارگیری اصل دلیل کافی یا علیت دانسته و گفته‌اند:

«یکی از تفاوت‌های عمده بحث‌های مختلف درباره برهان‌های جهان‌شناختی در غرب و برهان امکان و وجوب که متفکران مسلمان مطرح می‌کنند، این است که برهان‌های غربیان بر مسئله معرفت‌شناختی «نیاز به تبیین» متمرکز شده است و اصل دلیل کافی را بیان‌گر آن می‌دانند که هر چیزی باید تبیینی داشته باشد، درحالی‌که دغدغه فیلسوفان مسلمان، تحلیل و وابستگی وجودی و نیاز وجودشناختی به علت وجودبخشی (causa essendi) است که واجب‌الوجود است و برای وجودبخشیدن به یک چیز کافی است.»^۳

ریشه‌های اصل دلیل کافی

برخی، ریشه‌های اصل دلیل کافی را در فلاسفه یونان باستان حتی تا قبل از سقراط می‌جویند.^۴ خود لاینیتس نیز معترف به این نکته هست که خاستگاه اندیشه «هر پدیده نیازمند دلیل است» به پیش از فلاسفه قرن ۱۷ باز می‌گردد؛ همچنین بعضی، باروخ اسپینوزا اندیشمند هلندی معاصر، لاینیتس را هم‌سنگ وی در محور قراردادن این اصل

۱. عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، قم: اسراء، ۱۳۸۶، صص ۳۹ و ۱۰۲.

۲. محمدحسین طباطبایی، مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۶، تهران: صدرا، ۱۳۷۳، ص ۱۹۲.

۳. محمد لگنهاوسن و منصور نصیری، «برهان صدیقین»، نقد و نظر ۵۴، ش ۱۴، ۱۳۸۸، ۷۶.

4. A.R Pruss, the Principle of Sufficient Reason: A Reassessment (New York: Cambridge University Press, 2006), 20-26.

در تفکرات فلسفی‌اش دانسته‌اند؛^۱ با این حال نام نهادن این اصل، تبیین و بررسی جوانب آن به‌صورتی مستقل و متمرکز، در ابتدا مورد توجه لاینیتس قرار گرفت.^۲ صورت‌بندی و تبیین وی از این اصل، توجه و تحسین بسیاری از متفکران غربی را برانگیخت؛ از این‌رو در تاریخ اندیشه غرب، لاینیتس معمار «اصل دلیل کافی» معرفی می‌شود.

«علوم تجربی نوین» از جمله شاخه‌های پژوهشی است که وامدار این اصل دانسته می‌شود. از منظر برخی، اصل دلیل کافی، بنیان فکری علوم تجربی پسا‌رسانسی را تشکیل می‌دهد؛ چراکه صاحب‌نظران علوم طبیعی در گذشته، بیشتر به توصیف پدیدارها پرداخته و تمایل چندانی برای بررسی چرایی آن‌ها نشان نمی‌دادند. به بیان دیگر در جواب اینکه چرا این پدیده در طبیعت رخ داده است، پاسخی جز اینکه «زیرا خدا یا خدایان این‌طور خواسته‌اند» نمی‌دانند؛ ولی علوم تجربی معاصر براساس اصل دلیل کافی، نسبت به هر پدیده‌ای به‌دنبال توضیح کافی آن پدیده می‌رود.

جایگاه اصل دلیل کافی

لاینیتس تفکر و استدلال را بر دو پایه استوار می‌دید که در نهایت آن‌ها را «حقایق متعارف و بدیهی»^۳ معرفی کرد. اولین پایه و بنیان فکری در نگاه وی «اصل تناقض» و دیگری «اصل دلیل کافی» بود.

او در ضمن نامه‌نگاری‌اش با کلارک می‌نویسد:

«اصل بنیادی ریاضی، اصل تناقض است و برای گذر از ریاضی به فلسفه طبیعی، اصل دیگری نیاز است که همان اصل دلیل کافی است.»^۴

از این‌روست که اصل دلیل کافی در کنار اصل تناقض، دو رکن فلسفه لاینیتس را تشکیل می‌دهند. پل فولیکه در کتاب فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه این اصل را دومین اصل اساسی عقل دانسته که بازگشت آن به این گزاره است که «هیچ چیز نیست که خالی از وجه عقلی باشد» از همین رو اصل جهت کافی را مدار اصلی مذهب اصالت عقل

1. Rocca Della, "Interpreting Spinoza: The Real is the Rational," Journal of the History of Philosophy, 525-535. doi: 10.1353 / hph.2015.0049, n.d.

2. Yitzhak Melamed and Martin Lin, "Principle of Sufficient Reason," Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2015, 6.

3. Axiomatic.

4. فردریک چارلز کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸، ج ۴، ۳۵۰.

می‌داند. عده‌ای با نظر به این شاخصه این اصل را «اصل معقولیت عام و شامل»^۱ نیز نام نهاده‌اند.

فولیکه دو اصل «علیت» و «غائیت» را نیز متفرع بر اصل دلیل کافی می‌داند. اگرچه از منظر وی علیت از جهت طبع، مقدم بر اصل جهت کافی است.^۲ برخی محققین حتی پا را از این هم فراتر نهاده و اصل دلیل کافی را بر همه اصول عقلی از جمله علیت و حتی تناقض هم مقدم دانسته‌اند و شامل آن‌ها می‌دانند. به بیان ایشان:

«برای تقریر عدم تناقض نیز باید دلیل رسا و کافی در عقل باشد که همان ضرورت مطارده و ستیزه مطلق، میان دو نقیض است.»^۳

البته ناگفته پیداست که این بیان خالی از مسامحه نیست. چه اینکه همین بیان را به جای اصل دلیل کافی می‌توان درباره اصل علیت نیز بیان کرد و آن را نیز بر اصل تناقض مقدم و شامل بر آن دانست. از طرفی دیگر خود اینکه «مطارده و ستیزه مطلق میان دو نقیض، دلیل بر عدم وقوع تناقض در عالم واقع است» دلیلی جز خود اصل تناقض ندارد.

تبیین اصل دلیل کافی

به طور کلی اصل دلیل کافی بدین گونه تبیین شده است «هر واقعه و حقیقتی که در این جهان محقق شده، و رای آن تبیین و توضیح معقولی نهفته است.» خود لاینیتس توضیحی برای این اصل ارائه می‌کند که بدین شرح است:

«ممکن نیست هیچ امری حقیقی و یا موجود و همچنین هیچ گزاره‌ای صحیح باشد، مگر اینکه توضیح عقلی کافی برای وقوع آن به این نحوه و نه طور دیگری موجود باشد. اگرچه دستیابی به این توضیحات عقلی برای ما مقدور نباشد.»^۴

وی در ادامه واقعیات را به دسته «واقعیات برهانی»^۵ و «واقعیات محقق شده»^۶ تقسیم کرده و اصل جهت کافی را برای هر دو قسم بیان می‌کند. واقعیات برهانی مواردی

1. Universal intelligibility.

۲. پل فولیکه، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۴، صص ۹۲ و ۹۳.

۳. علی عابدی شاهرودی، «فلسفه اخص»، کیهان اندیشه ۱۰، ش ۲، ۱۳۶۵، ص ۳۰.

۴. گوتفرد ویلهلم لاینیتس، منادولوژی و چند مقاله فلسفی دیگر، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۳۲.

5. truths of reasoning.

6. truths of facts.

را شامل می‌شود که در نتیجه استنتاجات عقلانی، ضروری به حساب آمده و وقوع حادثه‌ای برخلاف آن‌ها مستلزم وقوع تناقض است؛ ولی واقعیات محقق شده، حقایقی هستند که به هر دلیلی در این عالم، تحقق یافته‌اند. اگرچه تحقق نیافتن آن‌ها نیز ممکن بود و در این صورت تناقضی نیز در جهان رخ نمی‌داد. لاینیتس اصل دلیل کافی را در هر دو دسته جاری دانسته و هر دو واقعیت را متکی بر توضیح و جهت کافی می‌داند.

اصل دلیل کافی، اصلی عام و شامل است؛ لذا در صورتی که کسی برای آن استثنایی قائل شود از جرگه پذیرندگان این اصل خارج می‌شود. همان‌طور که افلاطون با اینکه در سایر مسائل به قبول این اصل تن داده، ولی به خاطر قبول قدمت ماده و مخلوق نبودن عالم مادی، در زمره قائلان آن به حساب نیامده است؛ لذا براساس این اصل ما باید برای تمام موجودات توضیحی کافی ارائه دهیم. این قانون حتی شامل موجود ضروری نیز می‌شود. به بیان دیگر هنگامی که ما از وجود برخی ممکنات و دلیل کافی برای آن پرسش می‌کنیم، یکی از پاسخ‌ها، ایجاد شدن آن‌ها توسط موجودی ضروری است؛ ولی در این مرحله سؤال یک پله عقب‌تر رفته و به خود موجود ضروری منتقل می‌شود که توضیح کافی برای وجود این موجود ضروری کدام است؟ جواب این است که چون نبودنش غیرممکن است و لذا برای هر موجود ضروری (در صورت وجود) دلیل کافی برای وجودش هست.

می‌توان ادعا کرد که تمامی پشتوانه‌های عقلی و استقرایی‌ای که برای اصل علیت در نظر گرفته شده‌اند، در اصل دلیل کافی نیز کارکرد دارند. اصل علیت بر استقرایی بسیار گسترده تکیه دارد و آن این است که هیچ‌کس در این جهان مشاهده‌ای از یک پدیده بدون علت نداشته است. این مسئله جز در تفسیری خاص از مکانیک کوانتم، نقض دیگری نیافته است. از طرفی دیگر نیز این فهم عقلانی که «هر اتفاقی نیازمند علتی است» دریافتی جهان‌شمول است. این استقراء و حکم عقلی، عیناً درباره اصل دلیل کافی نیز جاری است. از سوی دیگر اگر کسی به انکار اصل دلیل کافی روی بیاورد به چالشی بزرگ‌تر دچار می‌شود. روکا این چالش را «مشکل معیار» نامیده است؛ چراکه منکر اصل دلیل کافی طبیعتاً آن را به صورت سالبه کلیه انکار نمی‌کند، چه اینکه بدیهی است که قطعاً در این عالم، برخی چیزها هستند که نیازمند دلیل و توضیح باشند. اینجا این سؤال پیش می‌آید که ما چه زمانی باید به دنبال دلیل یک پدیده بگردیم و کی از

آوردن چنین توضیحی بی‌نیازیم؟ آیا اصولاً ترسیم چنین مرزی برای به‌دست آوردن یک معیار در این زمینه، ما را به مصادره به مطلوب نمی‌اندازد؟^۱

اصل دلیل کافی و علیت

از جهت لغوی «دلیل» (Reason) نشان‌دهنده توضیحی برای وقوع یک حادثه است. این توضیح ممکن است بیانگر علت (Cause) یا غیر آن به‌نحو یک تبیین برای شیئی باشد. این شاخصه لغوی برخی تمایزات اصل علیت و دلیل کافی که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم، خود را نشان خواهد داد.^۲

رینباخ بیان می‌کند که توضیحات در ضمن اصل دلیل کافی عموماً به لسان علیت بیان می‌شوند و به همین جهت وی در نوشته‌اش درباره برهان‌های کیهان‌شناختی، میان این دو تفاوتی نمی‌گذارد.^۳ از منظر برخی متفکران اصولاً نه‌تنها اصل دلیل کافی تفاوت جدی با اصل علیت ندارد، بلکه با تفسیری از آن مساوی هم هست. به این بیان که ایشان دلیل و بحث از آن را متکی به صبغه معرفتی و ناظر به درستی و صدق گزاره‌ها دانسته و در مقابل، علت را ناظر به تحقق خارجی و روابط آن شیء می‌دانند.^۴ با این تبیین ایشان رابطه میان علت و دلیل را بسیار نزدیک می‌دانند؛ برای مثال هایدگر از جمله کسانی است که اصل جهت کافی را مساوی با علت‌داشتن هر موجود می‌داند.^۵ راسل نیز اصل جهت کافی را در واقع دو اصل می‌داند که نام یکسان بر آن نهاده شده است.

۱. Rocca Della, "PSR," Philosophers' Imprint, 1-13 (spo.3521354.0010.007), n.d.

۲. به‌طور کلی این نگاه به علت و دلیل می‌تواند ما را در توضیح برخی حقایق بدون علت (به تفسیر رایج فلسفی آن) یاری کند. بارزترین این موارد خود واجب‌الوجود است، همان‌گونه که بدان اشاره می‌شود، فاقد علت بوده؛ ولی اصل دلیل کافی برای آن توضیح ارائه می‌دهد. از جمله نقاط دیگر بحث می‌توان به افعال اختیاری اشاره کرد. با این توضیح در صورتی که بخواهیم طبق نگاه سنتی فلسفی، همه افعال اختیاری را به‌همراه طرف انتخاب ناشی از علت تامه پیشینی بدانیم، لاجرم باید از حقیقت حریت و اختیار در انسان دست کشیده و وی را «مضطرب فی صورة المختار» معرفی نماییم، حال در صورتی که انتخاب انسان را ناشی از چنین علتی ندانیم، همچنان می‌توانیم در توضیح و تبیین آن از اصل دلیل کافی کمک بگیریم؛ البته ناگفته نماند که این نگاه لزوماً منطبق با قرانت لاینیتس از اصل دلیل کافی نبوده که در ضمن بحث از ضرورت‌انگاری در اصل دلیل کافی بیشتر بدین جهت خواهیم پرداخت.

3. Reichenbach, "Cosmological Argument," Notes.

۴. روزبه زارع و سیدحسن حسینی، «اصل دلیل کافی و ضرورت‌انگاری؛ گزارش و بررسی دو رویکرد معاصر»، پژوهش‌های فلسفی کلامی ۸۰، ش ۲۱، ۱۳۹۸، صص ۹ تا ۲۸.

۵. محمدجواد صافیان، «تفسیر هایدگر بر اصل جهت کافی»، ویرایش ۱۳۸۱، اصفهان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۱، صص ۷ تا ۸.

اصل کلی برای همه موجودات ممکن و بالفعل و اصلی خاص برای موجودات بالفعل است. وی اصل اول را صورتی از اصل علیت می‌داند.^۱

البته به نظر می‌رسد که تبیین راسل و هایدگر به‌صورت کامل منطبق با اصل دلیل کافی معرفی شده از جانب لاینیتس نیست؛ چراکه او قائل به خدا، به‌عنوان آفریننده کل عالم بوده که قطعاً معلول نیست؛ با این حال لاینیتس به‌جهت شمول و عمومیت اصل جهت کافی، آن را درباره خداوند نیز جاری کرده است و او را نیز دارای جهت کافی می‌داند؛ از این رو به نظر می‌رسد که وی با طرح این اصل در قبال اصل علیت، به دنبال پوشش دادن برخی کاستی‌ها بوده و نه ارائه اصلی هم‌سان با علیت.

از منظر برخی، چرخش لاینیتس از علیت به اصل دلیل کافی، ناشی از اشکالاتی بوده که تجربه‌گرایانی چون لاک، بارکلی و هیوم به علیت می‌کردند. از آنجا که ایشان جهان و مشاهدات ما از آن را تنها، در قالب صورت‌های ذهنی معنا می‌کردند، در نتیجه علیت نیز رابطه‌ای دال و مدلولی میان این صور بوده که نمی‌توان با آن به ضرورت خارجی و تجربی دست یافت؛ از این رو لاینیتس با به‌کارگیری امری همچون دلیل کافی در مقام اثبات، به‌جای علیت در مقام ثبوت، سعی در همگام‌ساختن برهان جهان‌شناختی با مبانی نویافته سوپرکتیویستی در دنیای غرب کرد.^۲

البته لاینیتس و اسپینوزا هر دو به دنبال این نکته بودند که تبیین و دلیل را مختص علت‌های مکانیکی ندانند. از منظر لاینیتس علت، لزوماً به‌وجودآورنده شیء نیست؛ بلکه هر آن چیزی است که پدیده‌ها را از جهت عقلایی قابل فهم می‌کند؛^۳ لذا از منظر وی اصل علیت نیز ریشه در اصل دلیل کافی دارد،^۴ به بیانی دیگر در اندیشه لاینیتس، علیت صورتی از اصل دلیل کافی دانسته شده است. وی بیان می‌کند از آنجا که حقایق

۱. برتراند راسل، شرح انتقادی فلسفه لاینیتس به ضمیمه قطعات برجسته، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نی، بی‌تا، ۴۷؛ از این‌روست که برخی اشکالات وارد به علیت را مشترک‌الورود دانسته‌اند؛ به‌طور مثال شه‌ترین ناقد علیت در تاریخ فلسفه غرب دیوید هیوم است. از منظر وی اصل علیت به‌جهت فقدان پشتوانه تجربی و عینی آن مورد خدشه است. وی تنها تصویر حسی و علمی ما از علیت را مجاورت حوادث یا توالی زمانی آن‌ها می‌شمارد. از این رو وی استدلال‌های اقامه‌شده بر اثبات این اصل را مصادره می‌داند. اشکالات مطرح‌شده از جانب هیوم نسبت به اصل علیت و اصل دلیل کافی مشترک‌الورود هستند. رک: David Hume, A Treatise of Human Nature (New York: Oxford University Press, 1989), 4; David Hume, An Enquiry Concerning Human Understanding (New York: The Liberal Arts Press, 1955), 67.

۲. آیت‌اللهی، «تحلیلی از برهان‌های جهان‌شناختی و مقایسه آن با برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی»، ص ۱۰۲.

۳. راجر اسکروتن، تاریخ فلسفه جدید، ترجمه اسماعیل سعادت‌نیک، تهران: حکمت، بی‌تا، ص ۱۳۱.

۴. فولیکه، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ص ۹۴.

این جهان فاقد ضرورت ذاتی بوده و به خودی خود ممکن به امکان خاص هستند؛ پس حتماً برای وقوعشان دلیل کافی ای وجود داشته است.^۱

آرتور شوپنهاور فیلسوف آلمانی سده ۱۹ میلادی و از تأثیرگیرندگان از اسپینوزا و لایبنیتس، با توجه به منابع معرفتی و شناختی، چهار ریشه و اساس برای اصل جهت کافی بیان می‌کند: اصل جهت کافی شدن،^۲ درباره تغییر حالات؛ اصل جهت کافی شناخت، درباره حکم به صدق قضایا؛ اصل جهت کافی وجود، درباره ابتدای هر جزء به اجزاء ماقبل خود در توالی اجزاء زمان و مکان؛ اصل جهت کافی عمل، درباره ابتدای افعال برانگیزه متناسب با آن‌ها.^۳ وی در زمینه شناخت‌های عالم تجربی «اصل جهت کافی شدن» را منطبق با صورت‌بندی علیت معرفی کرده است.^۴ حیطة اصل دلیل کافی در جایی به کار گرفته می‌شود که در پدیده مورد مطالعه، تغییری رخ داده و به حالتی جدید وارد شده باشد؛ لذا با تبدیل از حالت سابق به حالت جدید یا همان «شدن»، آن اصل یاد شده به دنبال توضیحی برای این فرایند بر می‌آید، با این تبیین، شوپنهاور حالت اول را همان علت و حالت دوم را که زائیده آن است، معلول می‌داند. این نگاه وی منطبق با نگاه غالب فیلسوفان نسبت به اصل علیت است. تنها تفاوت نگاه وی در این زمینه، محدود ساختن علیت به امور مادی و به تعبیر دیگر امور زمانی و مکانی است؛ در حالی که در نگاه غالب فلسفی چنین تخصیصی نسبت به علیت مطرح نیست. وی در کنار این، صورت‌بندی «اصل جهت کافی دانستن» را برای احکام انتزاعی توسط عقل معرفی می‌کند. طبق این صورت‌بندی هر حکمی که شاخصه صدق به آن نسبت داده می‌شود، باید دارای دلیل و توضیح کافی باشد. صورت‌بندی سوم شوپنهاور از اصل دلیل کافی «اصل جهت کافی بودن» است. این صورت‌بندی ناظر به شناخت‌ها و صور هندسی و ریاضی است و مانند ارتباط اجزاء، زمان و مکان را توضیح می‌دهد. صورت‌بندی «اصل دلیل کافی انجام دادن» از جانب وی نسبت به اراده فاعل مطرح می‌شود. بر اساس این اصل هر فعل ناشی از اراده‌ای است که متأثر از انگیزه و رای آن است.

۱. البته از منظر وی جهت کافی هر ممکن می‌تواند ممکن دیگر باشد.

2. The Principle of Sufficient Reason of Becoming

3. Arthur Schopenhauer, On the Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason and On the Will in Nature. (London: George Bell and Sons, 1903).

4. Ibid., 37.

شوپنهاور متناظر با هریک از این صور چهارگانه، ضرورت‌هایی را تعریف می‌کند. ضرورت فیزیکی، در تناظر با اصل جهت کافی شدن خواهد بود؛ از این منظر که به محض وقوع علت در عالم ماده، معلول از آن صادر خواهد شد. این ضرورت عیناً مشابه ضرورت علی است که فیلسوفان آن را شاخصه‌ای جداناپذیر از قانون علیت معرفی می‌کنند. در کنار ضرورت فیزیکی، وی از ضرورت منطقی نسبت به «اصل دلیل کافی دانستن» و ضرورت ریاضی نسبت به «اصل دلیل کافی بودن» و ضرورت اخلاقی نسبت به «اصل دلیل کافی انجام دادن» سخن می‌گوید؛ البته ضرورت اخیر، وی را با چالش مسئله اراده آزاد نیز درگیر ساخته است، به طوری که وی برای برون‌رفت از این مسئله، به برخی تبیین‌های مکمل روی آورده است؛ چراکه طبق این ضرورت به محض خنثی‌سازی عمل، لاجرم فاعل، دست به انجام فعل خواهد زد. به طور کلی، ضرورت‌انگاری یکی از چالش‌های مهم و کلی اصل جهت کافی به حساب می‌آید.^۱

ضرورت‌گرایی در اصل جهت کافی

به طور کلی می‌توان گفت که یکی از خوانش‌های اصل دلیل کافی مطابق با اصل علیت، از جهت ضرورت‌انگاری است. بدین بیان که هم اصل علیت و هم اصل جهت کافی در تفسیر مشهور خود، در این زمینه که علل و دلایل لاجرم به معلول و نتایج منجر می‌شوند، مشترک‌اند. به بیان دیگر به طور کلی اگر ما ضرورت را جزئی جداناپذیر از علیت بدانیم، به نظر می‌رسد که در این زمینه اصل علیت و دلیل کافی، تمایزی نخواهند داشت؛ چراکه اصل دلیل کافی از نگاه لاینیتس، باید دو مسئله را روشن کند، یکی اینکه چرا این امر رخ داده است؟ دوم اینکه چرا امور دیگری به جای آن رخ نداده است؟ همان‌گونه که در علیت بیان می‌شود که تحقق علت، مستلزم رخ دادن معلول است، نسبت به اصل دلیل کافی نیز بیان می‌شود که اگر الف تبیین کافی‌ای برای ب باشد، آن‌گاه الف مستلزم ب خواهد بود؛ از این روست که سو بل بیان می‌کند:

۱. پیتر ون اینوگن از جمله ناقدان معاصر اصل دلیل کافی، از جمله مهم‌ترین اشکالاتش بر این اصل انجامیدن آن به ضرورت‌انگاری است. از منظر وی هر اصلی که در سایه تعیین‌گرایی (determinism) به تحلیل پدیده‌ها بپردازد ناقض اراده آزاد انسان بوده و مردود است. برخی با ارائه شواهدی از فیزیک جدید و مسئله عدم‌تعیین (undeterminism) در کوانتم نیز به نقض این اصل پرداخته‌اند. Van Inwagen, *Metaphysics* (New York: Routledge, 2018), 159-82; و رک Van Inwagen, *An essay on free will* (Oxford: Oxford University Press, 2018).

«دلیل کافی تنها به تبیین آنچه اتفاق افتاده نمی‌پردازد؛ بلکه آن را ضرورت می‌بخشد.»^۱

البته همچنان می‌توان به این نکته به‌عنوان نقطه تمایزی میان این دو اصل اشاره کرد که علیت، ضرورت را پیوسته از جانب علت بر معلول تحمیل می‌کند؛ درحالی‌که ضرورت اصل جهت کافی، ناشی از تحلیلی تلقی‌کردن وجود تمامی وقایع، حتی ممکنات است.^۲

نوشته‌ها و نقل‌های برجای مانده از لاینیتس به‌روشنی بیان می‌کنند که توضیح جوانب ضرورت‌گرایی در اصل دلیل کافی از دغدغه‌های ذهنی وی بوده است. او پس از بیان اینکه در براهین خود به اصل کاذب بودن تناقض و اصل دلیل کافی استناد می‌کند، در توضیح آن این‌گونه شرح می‌دهد که «مفهوم محمول همیشه به‌صورت صریح و یا ضمنی در مفهوم موضوع مندرج است.»^۳

این بیان به این سرانجام خواهد رسید که از آنجا که موضوعات در این قضایا متضمن محمولات هستند؛ لذا یک ضرورت خودجوش در تمامی این ممکنات تحقق داشته است. البته از نگاه یک فیلسوف اسلامی این وجه تمایز تا آنجایی معتبر است که ما نظام حکمت متعالیه صدرایی و وحدت بین علت و معلول را پیش نکشیم؛ چراکه در آن نظام، اصولاً معلول وجود مستقلی از علت نداشته که ضرورت آن معلول را در غیر خودش جست‌وجو کنیم.

برخی دیگر از تعابیر لاینیتس نیز ضرورت‌انگاری اصل دلیل کافی از نگاه وی را تأیید می‌کنند. از نگاه او واقعیت محقق شده تنها گزینه محتمل از تمامی فروض ممکن بوده و اصولاً غیر از این جهان موجود، سایر احتمالاتها سراب‌هایی نامحتمل هستند. وی بیان گذشته درباره نهفته بودن محمولات در موضوعات قضایای صادق را نه مختص به

1. Sobel, J. H., Logic and Theism: Arguments for and Against Beliefs in God. Cambridge (Cambridge University Press, 2004), 211.

۲. پاورقی: زارع و حسینی در مقاله «اصل دلیل کافی و ضرورت‌انگاری؛ گزارش و بررسی دو رویکرد معاصر» به‌صورتی اختصاصی به ابتدای دلیل کافی و علیت بر ضرورت‌انگاری و ارائه تبیین‌هایی در چهارچوب اندیشه فلسفه غرب و فلسفه اسلامی برای رهایی از آن پرداخته‌اند. { روزبه زارع و سیدحسن حسینی، «پژوهش‌های فلسفی کلامی» تابستان ۱۳۹۸، ش ۸۰، رتبه علمی پژوهشی (وزارت علوم) ISC/ (20 صص ۹ تا ۲۸) } ما در اینجا به‌طور ویژه در جست‌وجوی نقطه تمایزی میان اصل علیت فلسفه اسلامی و اصل دلیل کافی لاینیتس از جهت انجامیدن آن‌ها به ضرورت‌گرایی خواهیم بود.

۳. استوارت همپشیر، عصر خرد، ترجمه احمد سعادت نژاد، علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴، ص ۶۱۷.

ضروریات که در ممکنات نیز جاری می‌داند.^۱ از نظر او دلیل کافی توضیح‌دهنده هر واقعه، آن را بدین‌گونه توضیح می‌دهد که چرا باید چنین باشد و نه به‌گونه‌ای دیگر.^۲ وی همچنین در این باب از مثال موجبیت ترازوی ارشمیدس یاری گرفته که اگر دو کفه یک ترازو یکسان باشند، هیچ حرکتی در آن ترازو رخ نخواهد داد؛ چراکه بالارفتن یک کفه و پایین‌رفتن کفه دیگر، هیچ دلیلی نخواهد داشت.^۳ البته وی این نکته را نیز گوشزد می‌کند که علم به جهت ضرورت در وقایع ممکن پیرامون ما لزوماً شدنی نیست؛ چراکه قضایای صادق، ضروری بوده و علم خدا به نحو ضرورت به آن‌ها تعلق گرفته است؛ ولی انسان به‌مثابه یک موجود محدود لزوماً توانایی درک وجه ضرورت آن را ندارد؛ بلکه از منظر وی ما معمولاً، توانایی دستیابی به دلیل کافی وقایع را نداریم.^۴ از منظر وی این حقایق به‌مثابه اعداد گنگی‌اند که نماینده کمیت مشخصی هستند؛ ولی از آنجا که نشان‌دادن آن‌ها به بی‌نهایت رقم نیازمند است، انسان‌ها با درک محدود خود قادر به فهم واقعی آن‌ها نبوده و این امر فقط بر موجودی بی‌نهایت همچون خداوند مقدور خواهد بود.^۵

این تفسیر از اصل جهت کافی، در مسئله ضرورت‌گرایی با نظر اسپینوزا همسوست. وی تمام رویدادها را تابع جبری منطقی و مطلق دانسته و از منظر او ممکن نامیدن امور واقع‌نشده، ناشی از نقصان دستگاه معرفتی ماست.^۶ لاینیتس نیز بر همین اساس بیان می‌کند که خداوند تنها آن جهانی را خلق می‌کند که بهره بیشتری از کمال برده باشد. وی در این زمینه جهان‌های دیگر را نیز به صورت صوری ممکن می‌نامد؛ ولیکن از منظر او ما قطع داریم که این جهان‌ها به عرصه وجود پای نخواهند گذاشت.^۷ البته همان‌طور که بعداً بدین‌نکته اشاره می‌کنیم، لاینیتس در کنار ارائه این تبیین از اصل دلیل کافی، در نگهداری اراده آزاد و اختیار نیز سعی خود را کرده است. او اصولاً همین نکته را وجه تمایزی میان نظر خود و تبیین اسپینوزا می‌داند. از نظر او ضرورت فعلی که از موجود مختار صادر می‌شود، یک ضرورت عقلی و منطقی نیست که به جبر مطلق

۱. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، صص ۳۵۵ تا ۳۵۶.

۲. گوئفرید ویلهلم لاینیتس، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ترجمه علی ارشد ریاحی، قم: بوستان کتاب قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱، ص ۱۷۲.

۳. همان، ۸۴.

۴. همان، ص ۱۷۲؛ کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، ص ۳۵۶.

۵. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، ص ۳۵۶.

۶. همان، ج ۴، ص ۲۷۸.

۷. لاینیتس، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۱۶۳.

منتهی شود؛ بلکه این ضرورت، ضرورتی اخلاقی بوده که باعث می‌شود موجود عاقل از میان دو گزینه، گزینه برتر را انتخاب کند.^۱

ردپای این ضرورت‌انگاری را در قواعد فلسفه اسلامی همچون «نظام احسن» و قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» می‌توان یافت. توصیف فلاسفه از نظام احسن تا حد زیادی بر جهانی با بیشترین بهره از کمال در نگاه لاینیتس انطباق دارد؛ همچنین قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» نیز در فلسفه بیان‌گر این مسئله است که هر چیزی که در عالم واقع شده، ناشی از تمامیت علت در آن بوده که این تمامیت علت، تخلف معلول از آن را محال می‌کند.^۲ فیلسوفان اسلامی در ادله مختلفی، پذیرفتن این قاعده را مستلزم اموری همچون تسلسل و ترجیح بلا مرجح می‌دانند، نتیجه این دیدگاه این است که هرچه در عالم هست، واجب‌الوجود شده که به‌وجود آمده و تنها نقطه تمایز ممکنات با علت‌العلل، بالذات بودن این وجوب یا بالغیر بودن آن است؛ لذا پذیرش ضرورت‌گرایی در اصل جهت کافی آن را به‌نوعی به قاعده علیت فلسفی نزدیک می‌سازد؛ چراکه در علیت فلسفی نیز تمامیت علت، لاجرم وجود معلول را در پی داشته و از طرف دیگر نیز نقصان علت به‌صورت حتمی، عادم‌صدور معلول را در پی خواهد داشت؛ از این رو اتفاق نیفتادن حادثه‌ای نشان‌گر عدم تمامیت علت آن و در نتیجه استحاله وقوعی آن است.^۳ البته همان‌طور که گذشت لاینیتس برای ضرورت‌های مختلف، مراتب متفاوتی را قائل بوده است؛ چه اینکه وی ضرورتی مطلق تعریف کرده که خلاف آن، مستلزم تناقض است که «ضرورت منطقی»، «مابعدالطبیعی» و «ریاضی» می‌نامد. ضرورت دیگر، «ضرورت مشروط» یا به تعبیر وی «اخلاقی» است که با وجود آن، فرد عاقل بهترین گزینه را انتخاب کرده و از قوی‌ترین تمایل پیروی می‌کند.^۴ همین نکته باعث شده لاینیتس از جمله فیلسوفانی به‌شمار رود که (حداقل بر پایه برخی عباراتش) به‌طور جدی به اختیار و اراده آزاد معتقد بوده و از آن در برابر ضرورتی که وی از آن به

۱. محمدعلی فروغی، سیر حکمت در اروپا، تهران: زوار، ۱۳۴۴، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. برای نمونه رک: صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (دار احیاء التراث، ۱۹۸۱)، ج ۳، ص

۲۸۰؛ برای نمونه رک: حاج ملا هادی سبزواری، شرح منظومه، تهران: ناب، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۳۴۸.

۳. سید محمدحسین طباطبائی، نهاية الحکمة، قم: آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۲۲۹.

۴. لاینیتس، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ص ۱۳۶.

«ضرورت کور»^۱ یاد می‌کند، دفاع نماید. از نگاه وی، ضرورت‌انگاری مطلق، موجب کنارگذاشتن خرد، فهم و زیبایی جهان و ارتباط آن با خدا می‌شود.^۲

برخی عبارات لایبنیتس در این معنا که اصل جهت کافی، هر واقعه‌ای را ضرورت بخشیده و آن را در عالم محقق کرده، صراحت داشتند؛ ولی این نگاه وی، او را با چالشی مشابه چالش فلاسفه اسلامی در قبال رویکرد خود نسبت به قاعده «الشیء ما لم یجب لم یوجد» مواجه ساخت. از آنجا که مفاد اولیه هر دو بیان، انداختن جهان هستی و ازجمله خود خدا در جبر منطقی است، هر یک به توضیحاتی در این باب برای رفع نسبت جبر به صورت ظاهری یا واقعی دست زده‌اند. لایبنیتس همچون برخی فلاسفه که به ثابت‌دانستن صورت ظاهری اختیار برای انسان اکتفا کرده‌اند و آن را در حاق واقع موجودی مجبور می‌دانند، تحقق فعلی ضروری از جانب عاقلی که موجبیت آن از خودش نشئت گرفته است، فعل مختارانه می‌نامد؛^۳ لذا وی اختیار را مفهومی متشکل از عقل و خودانگیختگی و امکان دانسته و در تئودیه‌اش آن را بدین‌گونه معنا می‌کند:

«اختیار یک موجود، بدین معناست که همه افعال و حالات آن نشئت گرفته از خود آن موجود باشد.»^۴

به‌خوبی روشن است معنی را که وی ارائه کرده، عملاً در تقابل با موجبیت موجود مختار نبوده و وی را به معنی واقعی کلمه مختار نمی‌کند.

ولی به نظر می‌رسد که لایبنیتس برای حل نهایی مسئله اختیار، از ضرورت سفت‌وسختی که برای اصل جهت کافی در نظر گرفته بود، کوتاه می‌آید؛ از همین روست که می‌بینیم در مواضعی به‌طور صریح در مقابل نظر برخی فلاسفه ضرورت‌گرا می‌ایستد:

«من نظر برخی فیلسوفان متقدم مبنی بر اینکه "تنها حالت ممکن همانی است که در واقع رخ می‌دهد"، رد کرده‌ام.»^۵

1. blind necessity

2. Leibniz, Theodicy: Essays on the Goodness of God, the Freedom of Man, and the Origin of Evil (England: manchester university press, n.d.), 300.

۳. محمدعلی اژه‌ای و امرالله معین، «اختیار و جهان‌های ممکن از دیدگاه لایبنیتس»، پژوهش‌های فلسفی ۲، ش ۲۰۵، (بی‌تا)، صص ۲۳ تا ۵۳.

4. Leibniz, Theodicy: Essays on the Goodness of God, the Freedom of Man, and the Origin of Evil, 306.

۵. لایبنیتس، مکاتبات لایبنیتس و کلارک، ص ۱۶۴ (با تصرف).

او در مواردی از امکان صدور و عدم صدور یک فعل از جانب فاعل مختار، سخن گفته و دلایلی را پیش می‌کشد که صرفاً مرجح و نه ضرورت بخش افعال هستند.^۱ راسل از این بیان لاینیتس تعبیر به علت فاعله کرده است. این سنخ از علت به معنای علتی است که فاعل‌های یک فعل را تنها متمایل به صدور آن ساخته و در آن‌ها ایجاد انگیزه می‌کند و نه موجب منطقی به انجام آن. راسل البته به تعارض کلمات لاینیتس در این زمینه نیز اشاره می‌کند.^۲

در بیانی دیگر، لاینیتس برای حل این مسئله قضایای صادق را به دو قسم عقلی و واقعی تقسیم کرده و حقایق واقعی را غیر ضروری می‌داند. از منظر وی تمام هلیات بسیطه، مگر هلیه بسیطه‌ای که وجود خداوند را ثابت می‌کند، از جنس حقایق واقعی هستند و نه عقلی. لاینیتس، اصلی را با عنوان اصل کمال (principle of perfection) تأسیس کرده و آن را برخاسته از اختیار خداوند در خلقت این جهان می‌داند؛ البته از نظر وی همین کامل‌تربودن خداوند باعث می‌شود که وقتی بخواهد ممکن را موجود کند، بالضروره بهترین آن را انتخاب کند. او با پشتوانه اصل کمال به این نکته اشاره می‌کند، در صورتی که خداوند بهترین جهان ممکن را خلق نکند یکی از صفات علم، خیر و قدرت خدا زیر سؤال خواهد رفت.^۳ برخی این بیان لاینیتس را دخیل کردن علت غایی در منشاءهای ایجاد یک واقعه، تعبیر کرده‌اند.^۴

مسئله جمع میان افعال اختیار و اصل دلیل کافی، همان نکته‌ای است که شوپنهاور را به تبیین «اصل جهت کافی انجام‌دادن» از میان اصول چهارگانه ذیل اصل جهت کافی وا داشت. از منظر وی طبق اصل جهت کافی عمل هر فعلی که از فاعلی سر می‌زند، نشئت گرفته از انگیزه‌ای است که فاعل را به انجام‌دادن این فعل واداشته و صدور آن را ضرورت می‌بخشد؛ البته همو همچون لاینیتس در تبیین این ضرورت و بازخوانی آن برای زدودن اشکالات آن بر اراده آزاد، تلاش‌هایی کرده است.^۵

۱. براتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۸، صص ۴۴۵ تا ۴۴۶.

۲. همان، ص ۴۴۶؛ و نک کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، ص ۳۴۵.

3. Leibniz, Theodicy: Essays on the Goodness of God, the Freedom of Man, and the Origin of Evil, 192.

۴. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، ص ۳۵۹.

5. Schopenhauer, On the Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason and On the Will in Nature.

صورت‌بندی‌های دیگری نیز از اصل دلیل کافی ارائه شده تا آن را از اشکالات ضرورت‌انگاری و انکار اراده آزاد برهانند. یکی از این تبیین‌ها متعلق به پراس است. او اصل دلیل کافی را بدین‌گونه معرفی می‌کند که «هر واقعه ممکن، نیازمند تبیین است.»^۱ از نظر وی با این تبیین برای هر امر واقع و صادقی همچنان باید توضیح کافی وجود داشته باشد؛ ولی دیگر نیازمند تفسیر چرایی عدم دیگر وقایع نخواهیم بود، و در نتیجه حادثه رخ داده را از حیطه امکانی به حیطه ضروری خارج نمی‌سازیم. از منظر پراس دلیل کافی با دلیل ضرورت‌بخش، مساوی نیست؛ لذا توضیح علی یک توضیح کافی خواهد بود، ولو اینکه این توضیح غیرموجبتی باشد. طبیعی است که صورت‌بندی پراس از این اصل، موجب ایجاد تمایز میان اصل علیت از نگاه مشهور فلاسفه و اصل دلیل کافی از این منظر خواهد شد.

جریان اصل جهت کافی در معدومات

از دیگر نقاط تمایز اصل علیت و اصل دلیل کافی می‌توان به این نکته اشاره کرد که برخی در اصل دلیل کافی جریان آن را نه تنها در موجودات، که در معدومات نیز اذعان کرده‌اند.^۲ از منظر ایشان اصل دلیل کافی بیان می‌کند که هر چیزی باید منطقاً قابل توضیح و تفسیرپذیر باشد و این نکته شامل قضایایی که محمول در آن‌ها عدمی است، نیز می‌شود؛ لذا با این نگاه همان‌گونه که اسناد و جوب به یک موضوع باید از پشتوانه دلیل کافی بهره‌مند باشد، نسبت دادن عدم نیز نیازمند چنین جهتی خواهد بود. از منظر ایشان توصیف شیئی به عدم در دو حالت صورت می‌گیرد: حالت نخست جایی است که شیء، دلیل کافی بر نبود و معدومیت را در خود دارد. به تعبیر دیگر اشیائی که ممتنع‌الوجود هستند، در ذات خود دلیل کافی بر نیستی دارند و نیازمند دلیلی و رای ذات خویش بر عدم نیستند؛ از این‌رو هر چیزی که در متن فرض آن‌ها دلیل کافی بر معدوم بودنش باشد، ممتنع‌الوجود خواهد. حالت دوم هم حالتی است که آن شیء به خودی خود ممکن بوده و تعاندی با وجود ندارد؛ ولی در عین حال از یک سو در ذات خویش دلیل کافی بر موجودیت خویش ندارد و از سوی دیگر نیز مرجحی خارج از ذات وی نیز دلیل کافی بر وجودش را فراهم نسازد.

1. Pruss, The Principle of Sufficient Reason: A Reassessment, 185.

۲. رک: عابدی‌شاهرودی، «فلسفه اخص»، صص ۲۰ و ۲۱.

اصل دلیل کافی و خود تبیینی^۱

در تفسیری وسیع از دلیل کافی، این اصل، تبیین‌گر تمامی حقایق عالم معرفی می‌شود. با این بیان، دیگر بدیهیات بدون نیاز به توضیح یا حقایق اولیه^۲ قابل پذیرش نبوده، بلکه ورای همه آن‌ها توضیحی نهفته خواهد بود. پذیرش این امر لاجرم بدین‌نکته «که ما توضیح برخی پدیده‌ها را خارج از آن‌ها نجوییم» خواهد انجامید؛ از این رو با حقایق «خودتبیین»^۳ یا «خودتعلیل»^۴ در اصل دلیل کافی روبه‌رو می‌شویم.

اسپینوزا در این باره بیان می‌کند:

«از آنجایی که تحقق یک شیء جنبه اثباتی دارد، ما نمی‌توانیم هیچ چیزی را به‌عنوان علتش معرفی نماییم؛ از این رو باید برخی علل، یا دلایل اثباتی را در مورد چرایی وجودش ارائه کنیم. حال این توضیح ممکن است توضیحی بیرون و خارج از آن باشد و یا اینکه درونی و ممزوج در طبیعت و تعریف خود موجود باشد.»^۵

لذا این وجه تمایز مورد دقت خواهد بود که در قاعده علیت طبق خوانش معروف خود، ما تنها به معلول‌ها و ممکن‌الوجودها نظر کرده و واجب‌الوجود را مشمول قاعده علیت نمی‌دانیم؛ ولی اصل جهت کافی با دامنه وسیع خود، درباره واجب‌الوجود و علت‌العلل نیز جاری بوده و صحبت می‌کند. این معنی در کلمات خود لایبنتیس نیز به‌صراحت وارد شده است:

«خداوند دارای هیچ علتی نیست، بلکه ذات او جهت کافی خویش است.»^۶

از همین بیان لایبنتیس روشن می‌شود که یکی از تفاوت‌های کارکردی میان اصل دلیل کافی و علیت، در خود خدا مطرح می‌شود. بدین‌بیان که هنگامی که در تبیین یک برهان جهان‌شناختی، ما به موجود ضروری و واجب‌الوجود می‌رسیم، باید به این پرسش پاسخ گفت که شما چه راه‌حلی درباره وجود این موجود ضروری ارائه می‌دهید؟ همین سؤال را جان گاسکین، یکی از ناقدان «برهان لایبنتیس» بدین‌صورت مطرح می‌کند که

۱. در نگارش این بخش از مدخل اصل دلیل کافی دائرةالمعارف استنفورد کمک گرفته شده. نک: Melamed and Lin,

"Principle of Sufficient Reason".

2. Brute facts.

3. self-explanatory facts.

4. self-caused.

5. Melamed and Lin, "Principle of Sufficient Reason."

۶. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، ص ۴۱۴.

اگر ما دامنه اصل دلیل کافی را به طبیعت محدود کنیم، از آن به خدا نخواهیم رسید و اگر بخواهیم آن را فراتر از این محدوده پیاده سازیم، باید از دلیل کافی خداوند نیز سؤال شود.^۱

از بیان گذشته روشن شد که حل این مسئله در چهارچوب علیت، چیزی جز راه‌حل ارائه‌شده از جانب اصل دلیل کافی نیست؛ برای نمونه کاپلستون در تبیین برهان لاینیتس در اثبات خدا و حل سؤال فوق، چنین می‌نویسد:

«وجود ضروری (واجب‌الوجود) خودش دلیل کافی برای خودش است. اگر مراد از دلیل، علت باشد، خدا علتی نداشته و ذات او دلیل کافی وجود اوست.»^۲

همان‌گونه که از این تبیین بر می‌آید، اصل دلیل کافی توضیحی برای وجود ضروری، ارائه می‌دهد؛ البته این توضیح با تمامی تطبیقات قبلی این اصل در زمینه ممکنات، تفاوتی دارد و آن این است که در ممکنات، ما توضیح و دلیل را در خارج از آن موجود جست‌وجو می‌کنیم؛ ولی در این مورد آن را در خود موجود می‌یابیم. در مقابل اصل علیت، مخصوصاً طبق صورت‌بندی اولیه آن نسبت به ممکنات که هر ممکنی نیازمند علت است اصولاً، سؤال از علت در موجود ضروری را بی‌جا و خارج از دایره خویش تلقی کرده است. به بیان دیگر همان‌طور که از کاپلستون گذشت، موجود ضروری بی‌علت است.

کاربرد اصل علیت و جهت کافی در براهین خداشناسی

در میان اندیشمندان غربی برهان‌های جهان‌شناختی اثبات خدا، گاهی بر علیت بنا شده و گاه نیز از اصل دلیل کافی بهره گرفته‌اند؛ برای نمونه رینباخ در بحث براهین جهان‌شناختی در دایره‌المعارف استنفورد در تقریر نخستین برهان (برهانی قیاسی بر پایه امکان) برخی مقدمات خود را به صورت مردد بر علیت یا جهت کافی استوار می‌سازد:

«مقدمه دوم: این موجود ممکن، یک علت یا توضیح برای وجودش دارد.

مقدمه سوم: علت یا توضیح برای وجود این موجود ممکن، چیزی غیر از خودش است.

۱. عبدالرزاق حسامی‌فر، «برهان جهان‌شناختی در فلسفه غرب»، خردنامه صدرا ۲۳، ش ۶، ۱۳۸۰، ص ۷۹.

۲. کاپلستون، تاریخ فلسفه غرب، ج ۴، ص ۳۲۵.

مقدمه چهارم: آنچه علت است یا وجود این موجود ممکن را توضیح می‌دهد، یا باید فقط دیگر موجودات ممکن باشد یا شامل یک موجود غیرممکن (ضروری) هم شود.

مقدمه پنجم: موجودات ممکن به تنهایی نمی‌توانند علت یا توضیح کافی کامل برای وجود یک موجود ممکن را فراهم سازند.

مقدمه ششم: در نتیجه آنچه علت است یا وجود این موجود ممکن را توضیح می‌دهد، باید حتماً شامل یک موجود ضروری باشد.^۱

رینباخ سپس در توضیح این نحوه از تفصیل میان علیت و اصل دلیل کافی بیان می‌کند که جهت این کار این است که تمامی براهین جهان‌شناختی از اصل دلیل کافی استفاده نمی‌کنند، بلکه براهین توماسی بر دلیل علی تأکید دارند.

لایبنیتس از جمله کسانی است که از طریق اصل دلیل کافی به سراغ اثبات خدا می‌رود. وی بیان می‌کند که دربارهٔ ممکنات، ما نمی‌توانیم پیوسته دلیل کافی آن‌ها را در ممکنات جست‌وجو کنیم؛ چراکه خود این دلایل ممکن‌الصدق، به دلیل کافی دیگری نیازمند است. دلیل کافی نهایی تنها، در فرضی پاسخ‌گوی مشکل خواهد بود که آن دلیل وجودی واجب و ضروری یا همان خدا باشد.

در مقابل ویلیام کرایگ، آغاز برهان خود را با سؤال مشهور لایبنیتس آغاز کرده، که می‌گوید: «چرا اصولاً به جای اینکه هیچ چیزی موجود نباشد، موجوداتی هستند؟»^۲ و آن را دغدغهٔ بسیاری از دانشمندان مغرب‌زمین معرفی کرده؛ ولیکن ترجیح می‌دهد که بنیان برهان خود را بر اصل علیت استوار سازد. او در پی این نکته است تا نخستین علتی را اثبات کند که پیش از تمام واقعیات متناهی این عالم بوده است. وی برای گرفتارنشدن در پیچیدگی‌های تبیین این علت، گفت‌وگو دربارهٔ کیفیت آن را متأخر از نتیجهٔ استدلال و برهان خود معرفی می‌کند.

به طور کلی می‌توان در جای‌جای برهان کلام، ردپای اصل علیت را به‌عنوان یکی از اصول بنیادینی یافت که این برهان بر آن بنا شده است. اصولاً کرایگ در برهان خود به دنبال اثبات خدا به‌عنوان «علت ایجادکنندهٔ جهان» است. در نوشته‌های وی مکرر با این نکته مواجه می‌شویم که وی رابطهٔ خدا و جهان را همان رابطهٔ علت و معلول معرفی

1. Reichenbach, "Cosmological Argument," 3.1.

2. Leibniz, The Principles of Nature and of Grace, Based on Reason, Selections, ed. Philip P. Wiener, The Modern Student's Library (New York:). (New York: Charles Scribner's Sons, 1951), 527.

می‌کند؛ همچنین کرایگ در زمینه اثبات حدوث عالم و استفاده از آن در برهان خویش، تعبیری را به کار می‌برد؛ همچون «هرچه وجودش آغاز می‌شود، دارای علتی است.»^۱ از همین روست که مدافعین و منتقدین در این مسئله، هم‌نظرند که به‌جای بناساختن برهان بر اصل دلیل کافی که حالت عام‌تری دارد، تکیه‌داشتن آن بر اصل علیت به‌نفع برهان خواهد بود.^۲ وس مورستون یکی از منتقدین برهان کلام کرایگ، یکی از نقاط قوت این برهان را استفاده از اصل علیت به‌جای دلیل کافی دانسته و بیان می‌کند:

«وی برهان کلام را دارای مزایای متعددی بر دیگر براهین کیهان‌شناختی معرفی می‌کند. به‌نظر وی این برهان نه‌تنها از ادعای کلیسای ارتدکس مبنی بر خلقت جهان در زمان حمایت می‌کند، بلکه مفاهیم و اصولی را که برهان بر آن‌ها تکیه دارد نیز حداقل در نگاه اولیه روشن‌تر و سراسرتر از مفاهیم و اصول برهان امکان‌لایینیتس هستند.»

وی همین جهت را نقطه برتری برهان کلام بر برهان لایینیتس دانسته و می‌گوید: «برهان لایینیتس بر این فرضیه ثابت‌نشده که برای هر و همه‌چیز باید دلیلی کافی موجود باشد، استوار است. حال آنکه برهان «کلام» به‌جای آن بر ادعایی ساده و به‌نظر منطقی‌تر تکیه دارد و آن اینکه هر چیزی که به وجود بیاید باید به‌وسیله علتی خارج از خود به وجود آمده باشد.»^۳

براساس گفته مورستون، مدافعین برهان «کلام» جوابی روشن و ساده به این سؤال که: «پس چه چیزی علت اولیه را به‌وجود آورده است؟» دارند. آن‌ها به‌سادگی می‌توانند بگویند خدا نیازی به علت ندارد؛ چراکه وی ازلی است. به بیان دیگر برخلاف جهان، خداوند به وجود نیامده است؛ درحالی‌که مدافعین برهان لایینیتسی باید با ایده وجود وابسته به خود، که شامل توضیحی برای وجود خودش است، سروکله بزنند؛ ازاین‌رو می‌توان کرایگ را از طرفداران جدی اصل علیت در فلسفه معاصر، در نظر گرفت. از منظر او تنها چیزی که هیوم در نفی علیت ارائه داده است، ارائه تصویری غیرتحلیلی از این اصل بوده که در نتیجه انکار آن، مستلزم تناقض و بطلان منطقی نباشد.

1. William Lane Craig, *The Kalam Cosmological Argument*, New York: (New York: Barnes & noble, 1979), 152-53.

2. Reichenbach, "Cosmological Argument."

3. Wes Morrison, "Must the Beginning of the Universe Have a Personal Cause? A Critical Examination of the Kalam Cosmological Argument," *Faith and Philosophy*, no. 17(2) (2000): 69-149.

البته باید توجه داشت که تصویر کرایگ از علیت، لزوماً منطبق با خوانش سنتی از این اصل در فلسفه اسلامی نبوده و به نگاه کلامی نزدیک‌تر است. تعبیر بالا از وی که «هرچه وجودش آغاز می‌شود، دارای علتی است.» می‌تواند نشان‌گر این باشد که از منظر وی ملاک علت «نیازمندی» و نشانه معلولیت، «به‌وجودآمدن» است. به بیان دیگر وی ملاک اصلی نیاز به علت را «حدوث» می‌داند، نه امکان. این دیدگاه در مقابل نگاه حکمت اسلامی است که ملاک احتیاج را امکان ماهوی یا فقری، معرفی می‌کند.^۱

از طرفی دیگر فلاسفه اسلامی با این استدلال که با وجود تمامیت علت، لاجرم معلول از وی پدید خواهد آمد، با یکی از نتایج برهان کرایگ که تناهی عالم باشد، در تعارض خواهند بود؛ چراکه برهان وی بر نقطه شروعی برای جهان، به‌عنوان نقطه تحقق خلقت از عدم، تأکید دارد. وی در این زمینه هم‌نوا با متکلمان اسلامی است که بر ضرورت صدور معلول از علت تامه فلسفی، این ایراد را گرفته‌اند که این نکته با فاعلیت مختار الهی ناسازگار است؛^۲ لذا می‌توان زمانی موهوم را فرض گرفت که خدا بوده و جهانی نیز در کار نبوده است. بر این نظر متکلمین این اشکال وارد شده است که آن زمان موهوم هم جزئی از عالم خواهد بود؛ ولی به نظر می‌رسد که اضافه کردن وصف موهوم برای نشان دادن حقیقت، نداشتن «زمان» در آن مجال و به‌کارگیری آن جهت اشاره و توصیف وضعیتی است که ضیق خناق اجازه تصویری مستقل از آن را نمی‌دهد. معادل همان وضعیتی است که گریک آن را وضعیت بدون جهان یا بدون خلقت نامیده که وجه تمایز آن با تعبیر قبل از خلقت، این است که اصولاً زمانی نیست.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌گیری نهایی درباره گزینش که یکی از اصول علیت یا دلیل کافی برای به‌کارگیری آن است، در براهین اثبات خدا و با پاسخ ما نسبت به دو پرسش اساسی پیوند می‌خورد: خوانش ما از این اصول بر کدام مبنا و نگاه استوار است؟ همان‌گونه که گذشت، نسبت به اصل دلیل کافی نسخه‌های مختلفی از خود لاینیتس و دیگر اندیشمندان غربی مطرح شد. استفاده از هر یک از این نسخه‌ها با توجه به تفاوت‌های بنیادین آن، می‌تواند در نتیجه برهان تأثیر جدی گذاشته و آن را به نقطه مطلوب، نزدیک یا دور کند.

۱. صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲. رک: خواجه نصیر الدین طوسی، شرح الإشارات و التنبیها، قم: البلاغة، بی‌تا، ص ۱۲۹.

تبیین ما از واجب‌الوجود و خالق عالم براساس چه تصویری است؟ چراکه اندیشه‌های مختلف درون‌دینی نیز هریک، درباره‌ی خداوند توضیحی ارائه داده‌اند که الزاماً در تمامی جوانب با سایر نگرش‌های هم‌عرض قابل جمع نیست؛ به‌طور مثال در نگاه کلامی طوری به خُریت و اختیار درباره‌ی خداوند پرداخته‌شده که از منظر فلسفی مردود شمرده شده است و برعکس کلام اسلامی، تصویر فلاسفه از خداوند را رویکردی جبری می‌دانند.

با توجه به دو نکته فوق و همچنین نکات مطرح‌شده در مقاله، به نظر می‌رسد که گزینش میان اصل دلیل کافی و علیت برای به‌کارگیری‌شان در براهین خداشناسی با توجه به سه شاخصه، عمومیت و خودتبیینی و ضرورت‌گرایی خواهد بود.

همان‌طور که گذشت، اصل دلیل کافی در نسخه عام و شامل خود تمامی حقایق را ملزم به همراه داشتن دلیل می‌نمود؛ ازاین‌رو تبیین را درباره‌ی خود واجب‌الوجود هم لازم می‌دانست. این در حالی است که اصل علیت در خوانش مشهور خود، محدود به ممکنات بوده و تنها بیان می‌کند که هر معلول و ممکن نیازمند علت است؛ چراکه در صورت عمومیت بخشیدن به آن با اشکال معروف «پس علت خدا چیست؟» مواجه خواهد شد. از طرف دیگر خود جهان‌شمول‌نبودن یک اصل و استثناء‌پذیر بودن آن، قوت برهان را تحت‌تأثیر قرار خواهد داد.

به بیان راسل: «اگر هر چیزی باید دلیل و علتی داشته باشد، پس وجود خداوند هم باید علت و دلیل داشته باشد و اگر چیزی بتواند بدون دلیل و علت وجود پیدا کند، بحث درباره‌ی وجود خدا بی‌فایده خواهد بود؛ زیرا وجود طبیعت نیز بدون علت، ممکن است.»^۱

علیت نسبت به این سؤالات، بی‌جواب نبوده و به دفاع از خود می‌پردازد؛ ولی اصل دلیل کافی با توجه به عمومیت و شمول خود اصولاً، در مقابل چنین اشکالی قرار نمی‌گیرد.

در پی شاخصه فوق، خودتبیینی اصل دلیل کافی نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. گذشت که علیت شامل واجب‌الوجود نشده و در رابطه با آن نیز توضیحی ندارد؛ ولی اصل دلیل کافی به‌واسطه شاخصه دوم، برای واجب‌الوجود توضیحی درونی و ذاتی ارائه می‌کند؛ لذا عمومیت داشتن یک قاعده و شمول آن می‌تواند جهت ترجیحی در آن قانون

۱. براتراند راسل، چرا مسیحی نیستم، بی‌تا، ص ۱۹.

و اصل کلی باشد، اگرچه همان طور که از مورستون در ترجیح علیت بر اصل دلیل کافی بیان شد، محدودتر بودن ادعای قاعده علیت آن را کم‌هزینه‌تر از اصل دلیل کافی می‌نمود؛ البته باید توجه داشت که این مقاله، در پی اعتبارسنجی نهایی نسبت به توضیحات اصل دلیل کافی درباره واجب‌الوجود نبوده و صرفاً در مقام بررسی این دو اصل در کارکردشان نسبت به براهین کیهان‌شناختی اثبات خداوند است.

شاخصه سوم، شاخصه‌ای مهم خواهد بود. در صورتی که ما با توجه به تعبیری که از لاینیتس نقل شد، نگاه ضرورت‌انگار وی را به اصل دلیل کافی، بپذیریم، اصولاً تحقق هر نوع اراده آزاد و اختیار را در عالم زیر سؤال برده‌ایم. این نکته شامل خود واجب‌الوجود نیز می‌شود؛ لذا اگر ما در نگاه فلسفی خود با التزام به مفاد قاعده «الشیء» با واجب‌الوجودی که به معنی واقعی کلمه مختار نبوده و بر مقتضای قاعده علیت، معلول‌ها از وی صادر می‌شوند، مشکلی نداشته باشیم، این جنبه از اصل دلیل کافی و علیت، اختلافی نخواهند داشت؛ ولی اگر ما تفسیرهای دیگر لاینیتس و همچنین صورت‌بندی پراس و تقسیمات شوپنهاور را نسبت به اصل دلیل کافی معتبر بدانیم، از جهت اثبات واجب‌الوجودی با اراده آزاد و مختار، دستی بالاتر از قاعده علیت مبتنی بر خوانش مشهور فلسفی آن خواهیم داشت.

منابع

- ۱) آیت‌اللهی، حمیدرضا، «تحلیلی از برهان‌های جهان‌شناختی و مقایسه آن با برهان امکان و وجوب در فلسفه اسلامی»، قبسات ۴۱، ش ۱۱، ۱۳۸۵، صص ۹۵ تا ۱۱۲.
- ۲) ارسطو، ما بعد الطبيعة، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
- ۳) اژه‌ای، محمدعلی و ام‌الله معین، «اختیار و جهان‌های ممکن از دیدگاه لاینیتس»، پژوهش‌های فلسفی ۲، ش ۲۰۵، بی‌تا، صص ۲۳ تا ۵۳.
- ۴) اسکروتن، راجر، تاریخ فلسفه جدید، ترجمه اسماعیل سعادت‌ی خمسه، تهران: حکمت، بی‌تا.
- ۵) جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات خدا، قم: اسراء، ۱۳۸۶.
- ۶) حسامی‌فر، عبدالرزاق، «برهان جهان‌شناختی در فلسفه غرب»، خردنامه صدرا ۲۳، ش ۶، ۱۳۸۰، صص ۷۰ تا ۸۰.
- ۷) راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۸۸.
- ۸) راسل، برتراند، چرا مسیحی نیستم، بی‌تا.
- ۹) راسل، برتراند، شرح انتقادی فلسفه لاینیتس به ضمیمه قطعات برجسته، ترجمه ایرج قانونی، تهران: نی، بی‌تا.
- ۱۰) زارع، روزبه و سید حسن حسینی، «اصل دلیل کافی و ضرورت‌انگاری؛ گزارش و بررسی دو رویکرد معاصر»، پژوهش‌های فلسفی کلامی ۸۰، ش ۲۱، ۱۳۹۸، صص ۹ تا ۲۸.
- ۱۱) سبزواری، حاج ملاهادی، شرح منظومه، تهران: ناب، ۱۳۶۹.
- ۱۲) صافیان، محمدجواد، «تفسیرهای دگر بر اصل جهت کافی. ویرایش ۱۳۸۱»، اصفهان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۱۳۸۱.
- ۱۳) صدرالدین شیرازی. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱.
- ۱۴) طباطبایی، سید محمدحسین، نه‌ایه الحکمه، قم: آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۸.
- ۱۵) طباطبایی، سید محمدحسین، مجموعه آثار مرتضی مطهری، ج ۶، تهران: صدرا، ۱۳۷۳.

- ۱۶) طوسی، خواجه نصیرالدین، شرح الإشارات و التنبیها، قم: البلاغه، بی تا.
- ۱۷) عابدی شاهرودی، علی، «فلسفه اخص»، کیهان اندیشه ۱۰، ش ۲، ۱۳۶۵، صص ۱۹ تا ۳۰.
- ۱۸) فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، تهران: زوار، ۱۳۴۴.
- ۱۹) فولیکه، پل، فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۴.
- ۲۰) کاپلستون، فردریک چارلز، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- ۲۱) گیسلر، نورمن، فلسفه دین، ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران: حکمت، ۱۳۸۴.
- ۲۲) لاینیتس، گوتفرد ویلهلم، منادولوژی و چند مقاله فلسفی دیگر، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ۲۳) ———، مکاتبات لاینیتس و کلارک، ترجمه علی ارشد ریاحی، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۱.
- ۲۴) لگنهاوسن، محمد و منصور نصیری، «برهان صدیقین»، نقد و نظر ۵۴، ش ۱۴، ۱۳۸۸، صص ۶۵ تا ۸۵.
- ۲۵) همپشیر، استوارت، عصر خرد، ترجمه احمد سعادت‌نژاد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴.
- ۲۶) هیک، جان، فلسفه دین، تهران: بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۶.
- 27) Craig, William Lane. The Kalam Cosmological Argument, New York: New York: Barnes & noble, 1979.
- 27) Della, Rocca. "Interpreting Spinoza: The Real is the Rational." Journal of the History of Philosophy, 525-535. doi: 10.1353 / hph.2015.0049, n.d.
- 28) ———. "PSR." Philosophers' Imprint, 1-13 (spo.3521354.0010.007), n.d.
- 29) Hume, David. An Enquiry Concerning Human Understanding. New York: The Liberal Arts Press, 1955.
- 30) ———. A Treatise of Human Nature. New York: Oxford University Press, 1989.
- 31) Inwagen, Van. An essay on free will. Oxford: Oxford University Press, 2018.
- 32) ———. Metaphysics. New York: Routledge, 2018.
- 33) Leibniz. The Principles of Nature and of Grace, Based on Reason, Selections, ed. Philip P. Wiener, The Modern Student's Library (New York:). New York: Charles Scribner's Sons, 1951.



- 34) ———. Theodicy: Essays on the Goodness of God, the Freedom of Man, and the Origin of Evil. England: manchester university press, n.d.
- 35) Melamed, Yitzhak, and Martin Lin. “Principle of Sufficient Reason.” Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2015.
- 36) Morrison, Wes. “, Must the Beginning of the Universe Have a Personal Cause? A Critical Examination of the Kalam Cosmological Argument.” Faith and Philosophy, no. 17(2) (2000): 69-149.
- 37) Pruss, A.R. The Principle of Sufficient Reason: A Reassessment. New York: Cambridge University Press, 2006.
- 38) Reichenbach, Bruce. “Cosmological Argument.” The Stanford Encyclopedia of Philosophy, 2016.
- 39) Schopenhauer, Arthur. On the Fourfold Root of the Principle of Sufficient Reason and On the Will in Nature. London: George Bell and Sons, 1903.
- 40) Sobel, J. H. Logic and Theism: Arguments for and Against Beliefs in God. Cambridge. Cambridge University Press, 200.